

غزل شماره ۵۳

- | | |
|--------------------------------------|--|
| دعای پیرمغان ورد صبحگاه من است | ۱ منم که گوشه میخانه خانقاه من است |
| نوای من به سحر آه عذرخواه من است | ۲ گرم ترانه چنگ صبح نیست چه باک |
| کدای خاک در دوست پادشاه من است | ۳ ز پادشاه و کد افرغم بجم الله |
| جز این خیال ندارم خداکواه من است | ۴ غرض ز مسجد و میخانه ام وصال ثماست |
| رمیدن از در دولت نه رسم و راه من است | ۵ مکر به تیغ اجل خیمه برکنم ورنی |
| فراز مند خورشید تکیه گاه من است | ۶ از آن زمان که بر این آستان نهادم روی |
| تو در طریق ادب باش و گوگناه من است | ۷ گناه اگر چه نبود اختیار ما حفظ |



ترج غزل

معانی لغات غزل

خانقاه: محل تجمع صوفیان، محل خوردن، جایی که خان طعام برای صوفیان می‌گسترانند، جایی که خان طعام می‌گسترانند.

دعا: نیایش، خواستن از خدا.

پیرمغان: پیرمتصدی آتش در آتشکده، پیرمی فروش مغها و مجوسی‌ها.

ورد: ذکر دائم، دعای زیرلب.

ترانه: سرود.

ترانه چنگ: سرودی که با نغمه چنگ خوانده شود.

صبح: صبح‌گاه.

ترانه چنگ صبح: نغمه چنگی که سحرگاهان به هنگام کشیدن صبحی و شرب بامدادی می‌نوازند.

نوا: پرده موسیقی، مقام، لحن، ناله انسان و مرغان، وسایل زندگی.

فارغ: بی‌نیاز.

بحمدالله: شکرخدا را، خوشبختانه.

گدا: در اصطلاح عرفا به مستحق تجلیات و فیوضات الهی در درگاه باری تعالی گفته می‌شود.

خیمه برکنم: خیمه رابرجینم و جع کنم، کنایه از رخت برپستن از دنیا.

فراز: بالا.

فراز مسند خورشید: بالاتر از آسمان چهارم که جایگاه خورشید است.

بیت اول

من آن کسی هستم که به جای خانقاه، گوشه میخانه را برگزیده و هر بامداد، پیر می فروش را دعا و دعایی که پیر می فروش می خواند زیر لب زمزمه می کنم.

بیت دوم

اگر باده نوشی بامدادی مرا ساز چنگی همراهی نمی کند باکی نیست. آه و ناله و استغفار من کار نوای چنگ صبح گاهان را می کند.

بیت سوم

سپاس خدای را که از شاه و گدا بی نیازم. نیازمند و گدای در دوست (حق تعالی) برای من حکم پادشاه را دارد.

بیت چهارم

منظور و مقصود من از عبادت در مسجد یا مستی و بی هوشی در میخانه رسیدن به وصال شماس است. خدا شاهد است که جز این خیال و اندیشه‌ی ندارم.

بیت پنجم

مگر اینکه با کارد اجل، بندهای خیمه وجودم را بریده و آن را از جای برکنم و گرنه دوری جستن از درگاه و دولت سرای دوست راه و روش من نیست.

بیت ششم

از روزی که روی نیاز بر این آستانه نهاده و به سوی این درآمدم، در دنیای بالا و برتر از جایگاه خورشید سر می کنم.

مطرب و چنگ زن ندارم و به جای نوای چنگ، آه و ناله سحری خود را به خدمت می‌گیرم و این تقاضای بذل توجه غیرمستقیم است از شاه.

در بیت سوم که شاهکار و بی‌نیازی و عزت نفس شاعر را می‌رساند ابهامی در کلمه (دوست) مستتر است چه حافظ همیشه حتی در زمان تبعید شاه شجاع را دوست خطاب می‌کند و گناه بی‌اعتنائیهای او را به گردن عوامل حسود و رقیب می‌اندازد.

در بیت چهارم که دنباله مطلب بیت سوم و مکمل آن است نکته و دلیلی نهفته است و آنها که این بیت را صرفاً بی‌تی عارفانه و توحیدی می‌دانند از آوردن کلمه (شما) به جای (تو) غافل مانده‌اند. حافظ هیچ وقت خدای یکتا را با عنوان شما خطاب نمی‌کند و او تعهدی داشته که در این بیت کلمه (تو) را بکار نبرد تا ابهام شعر بر شاهی که خود دست در شعر دارد روشنتر جلوه کند و برای او جای ابهامی باقی نماند که حافظ وصال (شما) یعنی شاه را مسئلهت دارد و جز این خیالی در سر ندارد و در ضمن صحبت مسجد و میخانه و ترادف این دو را پیش کشیده و می‌گوید که باده‌نوشی من به منظور تخطئه و دشمن‌تراشی و کارشکنی برای شما نیست.

در بیت پنجم این معنا واضح‌تر می‌شود و شاعر اقرار می‌کند که تا جان در بدن دارم محال است از در دولت سرای شما دور شوم و در بیت ششم که همین مطلب را دنبال می‌کند می‌فرماید از روزی که به در دولتسرای شما روی آورده‌ام به خورشید جهان‌تاب فخر می‌فروشم و پرواضح است که حافظ نظر عرفانی و توحیدی نداشته زیرا او کافری نو مسلمان خارج از مذهب نبوده که بگوید از زمانی که به درگاه معرفت الهی روی نیاز به خاک سائیده‌ام سعادت‌مند شده‌ام. و در بیت مقطع حافظ اشاره به محاوره و مشاجره‌یی که بین او و شیخ زین‌الدینی کلاه و عبدالله بن‌جیری واقع شده و حافظ در کمال صراحت آنها را تحقیر نموده است دارد و می‌گوید هرچند در واقع من گناه کار نبودم اما گناه را به گردن می‌گیرم و در این بیت دو مطلب نهفته است یکی اینکه حافظ همانطور که از اشعار او برمی‌آید طرفدار جبر بوده و سرشت و سرنوشت ازلی را که در ید قدرت خالق یکتاست فعال مایشاء خیر و شر می‌داند. دیگر اینکه می‌خواهد به نحوی با شاه از در آشتی و صلح درآید به نحوی که به روح آزاده‌اش لطمه وارد نیاید و طوری مطلب را می‌آفریند که از آن تاریخ تا به امروز اشخاص با هوش و عارفان سخت‌کوش را هم دچار تردید ساخته است.

شرح جلالی بر حافظ - دکتر عبدالحسین جلالیان